

نقد
اقتصاد سیاسی

به اصطلاح انباشت به مدد سلب مالکیت

دانیل بین



ترجمه‌ی پرویز صداقت

نقد اقتصاد سیاسی

مهرماه ۱۳۹۷

یادداشت مترجم

«سلب مالکیت» یکی از مفاهیم بنیادی برای درک اقتصاد سیاسی ایران امروز است. از همین رو، در مجموعه مقالات سایت نقد اقتصاد سیاسی درباره‌ی اقتصاد ایران بارها این مفهوم مورد اشاره و تأکید قرار گرفته است. از نخستین مقالاتی که در بدو آغاز فعالیت سایت در سال ۱۳۹۱ در تبیین اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی نگاشته شد تا مقالات اخیر شاهد تأکید بر فرایندهای سلب مالکیت برای شناخت اقتصاد امروز ایران بوده‌ایم.

به موازات آن در سطح جهانی و در بطن سرمایه‌داری متأخر، فرایندهای جهانی‌سازی، نولیبرالیسم، مقررات‌زدایی و چیرگی سرمایه‌ی مالی در نظام جهانی از دهه‌ی ۱۹۷۰ و شکست الگوی دولت رفاه - کینزی، فرایندهای سلب مالکیت را در پهنه‌ی جهانی نیز گسترش داد. تحولات دهه‌های بعد، گذار شتابان چین به سرمایه‌داری، اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری در کشورهای در حال توسعه، فروپاشی اردوگاه شوروی و برنامه‌های شوک‌درمانی گذار به سرمایه‌داری اجرا شده در کشورهایی که پیش‌تر در این اردوگاه بودند، رسوایی‌های پی‌درپی مالی و شکست پی‌درپی حساب‌های قیمتی و بحران مالی ۲۰۰۸، و سرانجام موج جدید استقرار دولت‌های اقتدارگرا - پوپولیست در گوشه و کنار جهان، بر اهمیت روش‌های مبتنی بر سلب مالکیت در اقتصادهای معاصر سرمایه‌داری افزوده است.

از همین رو در یکی دو دهه‌ی اخیر شاهد انبوهی از مطالعات در زمینه‌های مرتبط با سلب مالکیت و انباشت اولیه و به موازات آن نیز شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی برای اعاده‌ی حقوق سلب مالکیت‌شدگان بوده‌ایم.

اگرچه وجود سلب مالکیت به‌عنوان یک ویژگی سرمایه‌داری متأخر در پهنه‌ی جهانی واقعیتی انکارناشدنی است، اما در ایران، علاوه بر برخی ویژگی‌های مشابه نظیر برنامه‌های نولیبرالی اقتصادی، خصوصی‌سازی‌های گسترده، و گسترش مهیب بخش مالی، ساخت ویژه‌ی حاکمیت در ایران پساانقلابی و وجود مجموعه نهادهای فرادولتی - فراقانونی، دیگر عوامل تعیین‌کننده‌ای بوده که خود فرایندی مستمر از سلب مالکیت را در پهنه‌ی اقتصاد ایران ایجاد کرده است.

در برابر این واقعیت اقتصادی شاهد دو دیدگاه ناقص در ایران بوده‌ایم. نخستین دیدگاه ناقص مشخصاً دیدگاهی است که با نگاه به انبوه سلب مالکیت‌ها، تعرض‌ها و کنش‌های اقتصادی قهرآمیز دولت‌های بعد از انقلاب در حیطه‌ی اقتصاد، اساساً نظم سرمایه‌دارانه‌ی اقتصاد ایران را آشکارا یا به‌طور تلویحی انکار می‌کند. در این دیدگاه وجود انباشت سرمایه‌دارانه‌ی اقتصاد در ایران نادیده گرفته یا بسیار کم‌رنگ تلقی می‌شود و در حقیقت در برابر موج عظیم سلب مالکیت‌ها و «تصاحب به‌مدد قهر» رنگ می‌بازد.

اما نگاهی حتی مقدماتی به اقتصاد امروز ایران به‌صراحت نشان می‌دهد مناسبات دستمزی و کالایی‌شدن نیروی کار به شکل گسترده‌ای در اقتصاد ایران حاکم است و انباشت سرمایه‌دارانه نقش تعیین‌کننده‌ای در آن

ایفا می‌کند. حجم سرمایه‌گذاری‌های صنعتی، زیرساختی، معدنی و انرژی و نیز ارزش افزوده‌ی بالای آن نشانه‌ی دقیقی از سهم تعیین‌کننده‌ی انباشت سرمایه‌دارانه در اقتصاد ایران است.^۱ یعنی، به‌موازات حجم بالای سلب‌مالکیتی که به اشکال متفاوت در اقتصاد ایران وجود داشته است، تولید سرمایه‌دارانه نیز در دهه‌های گذشته حضور قدرتمندی داشته و نباید به صرف مشاهده‌ی سلب‌مالکیت، موج استثمار و انباشت سرمایه‌دارانه را نادیده گرفت. دیدگاهی که انباشت سرمایه‌دارانه را در اقتصاد ایران نمی‌بیند در حقیقت انتظار دارد سرمایه‌داری تاریخی عیناً همان مدل انتزاعی طرح شده در بخشی اعظمی از جلد یکم سرمایه، و یا در روایت لیبرالی، آمیزه‌ای از بازار آزاد و برابری حقوقی و مالکیت به‌روایت جرمی بنتام باشد.

البته در مقابل این دیدگاه نیز شاهد صف‌آرایی طرفداران دومین دیدگاه هستیم: نوعی بنیادگرایی ایدئولوژیک و ارتدکسی تعصب‌آمیز که هرگونه تصاحب و انباشت غیرسرمایه‌دارانه در اقتصاد ایران را از اساس نادیده می‌گیرد، «خروج از اصول» تلقی می‌کند و می‌کوشد همه‌ی تناقض‌های اقتصادی را تنها از منظر استثمار سرمایه‌دارانه تبیین کند.

نکته‌ی قابل‌تأمل آن است که هر دو دیدگاه از مشکل مشترکی آسیب می‌بینند و آن جایگزین کردن مدل انتزاعی به جای واقعیت انضمامی است. دیدگاه نخست در برابر تفاوت واقعیت تاریخی و مدل انتزاعی مدل را کنار می‌گذارد و درعمل نوعی آشفتگی نظری پیشه می‌کند. دیدگاه دوم نیز وقتی عناصر اضافی و پیچیدگی‌های واقعیت انضمامی را می‌بیند ترجیح می‌دهد چشم بر واقعیت ببندد تا زیر بار هرگونه تعدیلی در مدل نظری‌اش که گویی از خلوصی ناب و قدسی برخوردار است نرود.

موضوع سلب مالکیت و تصاحب یا انباشت به‌مدد روش‌های مبتنی بر سلب‌مالکیت در صورت حضور گسترده در پهنه‌ی اقتصاد مالکیت تبعاتی روی بحث دستور کار سیاسی، عاملیت‌ها و شناسایی و سازمان‌دهی سوژه‌های تغییر دارد. به نحوی که در شرایط سلب مالکیت در اقتصاد، به‌موازات استثمار، عاملیت انقلابی علاوه بر طبقه‌ی کارگر در محل کار و بازار کار طیف گسترده‌ی از تمامی سلب‌مالکیت‌شدگان را در پهنه‌هایی وسیع‌تری در جامعه دربر می‌گیرد. این موضوع را باید مجزا به بحث گذارد و در پراتیک آزمود.

مقاله‌ی حاضر با مرور دیدگاه‌های نظری درباره‌ی مفاهیم انباشت اولیه و انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت، با روشن کردن برخی مفاهیم کلیدی مربوط به مبحث سلب‌مالکیت و طبقه‌بندی آن به خوانندگان کمک می‌کند

^۱ به‌عنوان مثال، در سال ۱۳۹۵ سهم بخش نفت از کل ارزش افزوده‌ی اقتصادی معادل ۱۲.۳ درصد بوده، سهم بخش ساختمان حدود ۵.۲ درصد، و بخش صنعت نیز سهمی ۱۲.۳ درصدی داشته است. همچنین ارزش افزوده‌ی بخش صنعت در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۳، بر مبنای ارقام ثابت، ۲.۷۷ برابر شده است. علاوه بر آن، آمار کارگاه‌های صنعتی ۱۰ نفر کارکن و بیش‌تر در سال ۱۳۹۴ بالغ بر ۱۳ هزار کارگاه بوده است. (آمار برگرفته از داده‌های بانک مرکزی و مرکز آمار ایران)

درک روشن‌تری از مبانی نظری فرایندهای سلب‌مالکیت پیدا کنند. ترجمه‌ی مقاله‌ی حاضر با هدف آگاه‌کردن خوانندگان از انبوه مباحث نظری مربوط به انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت و کوشش برای تدقیق این مفهوم صورت پذیرفته است.

چکیده

طی دو دهه‌ی گذشته، مفهوم انباشت اولیه از نو در مطالعات سرمایه‌داری تاریخی ظاهر شده است. با این حال، اکثر پژوهش‌ها درباره‌ی سلب‌مالکیت‌های معاصر بدون دقت نظری کافی به خود انباشت سرمایه‌دارانه مرتبط‌شان کرده‌اند، آن‌هم به شیوه‌ای که مفاهیم سلب‌مالکیت و انباشت را در عمل در یکدیگر فرومی‌ریزد. هدف از نگارش این مقاله عبارت است از پیش‌کشیدن برخی تمایزهای نظری برای درک بهتر سلب‌مالکیت‌های معاصر و انواع و اشکال و سازوکارهای مرتبط و مؤثر یا حتی نامؤثرشان بر انباشت سرمایه‌دارانه. بدین منظور، مفهوم انباشت اولیه‌ی کلاسیک و طبق ادعا استمرار آن تا امروز را بررسی می‌کنم. سپس مفهوم سلب‌مالکیت بازتوزیعی را پیشنهاد می‌کنم که، برخلاف انباشت اولیه، هیچ زمینه‌ای برای گسترش سرمایه خلق نمی‌کند. چنین زمینه‌هایی از طریق فرایندهایی خلق می‌شود که من تحت عنوان سلب‌مالکیت گسترش‌یابنده به بحث‌شان می‌گذارم و آن را به سلب‌مالکیت سرمایه‌گستر و سلب‌مالکیت کالایی‌گستر تقسیم می‌کنم.

طی دو دهه‌ی گذشته، مفهوم انباشت اولیه از نو در پژوهش‌های مارکسیستی و اندیشه‌ی سیاسی پدیدار شده است. در بستر نولیبرالیسم، این پدایش دوباره تأکیدی بر آن است که بازتوزیع مازادها نسبت به انباشت مازادها اهمیت بیش‌تری یافته است. دیوید هاروی (۲۰۰۶: ۴۳) متنفذانه بحث کرده که «دست‌آوردهای اصلی نولیبرالیسم بیش‌تر بازتوزیعی بوده تا خلق‌کننده». بنابراین، به همراه استثمار کار دیگران، سلب‌مالکیت از وسایل معاش دیگران نقش مهمی در بررسی سرمایه‌داری تاریخی به دست آورده است. مسأله آن است که اکثر پژوهش‌ها درباره‌ی تبلورهای معاصر مشابه انباشت اولیه به خود انباشت سرمایه‌دارانه مرتبط‌شان ساخته‌اند، آن‌هم به روشی که مفاهیم سلب‌مالکیت و انباشت را در عمل در یکدیگر فرومی‌غلطند.

نمونه‌ای که این اغتشاش را به بار می‌دهد عبارت است از مدعای هارت و نگری (۲۰۰۹: ۱۳۷) مبنی بر این که «امروزه انباشت سرمایه‌دارانه به شکل فزاینده‌ای خارج از فرایند تولید است، چنان که / استثمار [تأکید افزوده شده است] به شکل تصاحب مشاعات [تأکید در متن اصلی] درمی‌آید.» این اغتشاش در مفهوم انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت هاروی نیز برقرار است، احتمالاً مشهورترین مفهومی که سلب‌مالکیت‌های معاصر را برجسته

می‌کند. در نزد هاروی، انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت «نسبت به بازتولید گسترده شکل غالب انباشت شده» (۲۰۰۳: ۱۵۳) است، ابهامی که وقتی تعمیق می‌یابد که وی تصدیق می‌کند که این مفهوم را معرفی کرده «تا تأکید کند تصاحب گاهی می‌تواند بدون تولید انجام شود» (۲۰۰۶: ۱۶۲). در مجموع، مشکل اکثر مباحث معاصر درباره‌ی سلب‌مالکیت‌های جاری عبارت از این است که به چشمی دیده می‌شوند که گویی فی‌نفسه انباشت (سرمایه‌دارانه) هستند.

با ملاحظه‌ی این ناکارآمدی‌های نظری، هدف این مقاله ارائه‌ی برخی تمایزهای مفهومی برای درک بهتر سلب‌مالکیت‌های معاصر و انواع و اشکال و سازوکارهای مرتبط و مؤثر یا حتی نامؤثرشان با خود انباشت سرمایه‌دارانه است. در بخش بعدی مفهوم انباشت اولیه‌ی کلاسیک را به بحث می‌گذارم و بر نقش آن در استقرار بنیادهایی برای انباشت سرمایه‌دارانه تأکید می‌کنم. سپس به مباحث معاصر درباره‌ی ادعای استمرار انباشت اولیه می‌پردازم و استدلال می‌کنم که آن را نمی‌توان با انباشت اولیه (کلاسیک) یکی گرفت. در ادامه، مفهوم سلب‌مالکیت بازتوزیعی را به بحث می‌گذارم که، برخلاف به‌اصطلاح انباشت اولیه، هیچ زمینه‌ای برای گسترش سرمایه خلق نمی‌کند. این زمینه‌ها را تحت عنوان سلب‌مالکیت گسترش‌دهنده مورد بحث قرار می‌دهم که موضوع بخش پیش از نتیجه‌گیری است.

انباشت اولیه‌ی کلاسیک

مفهوم مارکسیستی انباشت سرمایه‌دارانه آن را به‌گونه‌ای ترسیم می‌کند که ناشی از رابطه‌ی اجتماعی مبتنی بر جدایی میان مالکان ابزار تولید و آنانی است که هیچ ندارند مگر نیروی کارشان. صاحبان نیروی کار رسماً از تمامی پیوندهای بندگی آزاد و از ابزار تولید آزاد (جدا) می‌شوند که آنان را ناگزیر از فروش نیروی کارشان به مالکان ابزار تولید می‌کند. وقتی چنین می‌کنند، سرمایه‌دار فرایند تولیدی را به نحوی سازمان می‌دهد که کاری که عملاً توسط کارگر انجام می‌شود، مازادی بر ارزش نیروی کار خریداری‌شده به بار می‌دهد. انباشت سرمایه‌دارانه به معنای یک فرایند دوری است که در آن پول به کالاهایی بدل می‌شود که توسط کارگر به کالایی ارزش‌مندتر تبدیل می‌گردد و سپس با سود در بازار فروخته می‌شود. باوجوداین، به‌عنوان یک فرایند تاریخی باید بر مبنای فرایندی مقدم بر خود تکامل یافته باشد.

براساس نظر مارکس، «پیش‌شرط انباشت سرمایه ارزش اضافی است؛ پیش‌شرط ارزش اضافی تولید سرمایه‌دارانه است؛ پیش‌شرط تولید سرمایه‌دارانه وجود مقادیر هنگفت سرمایه و نیروی کار در دستان تولیدکنندگان کالا است.» بنابراین از آن‌جا که «به نظر می‌رسد این حرکت کلی... به دوایری بی‌پایان تبدیل می‌شود... تنها با مفروض گرفتن انباشت اولیه می‌توان از آن خلاصی یافت» (مارکس، ۱۹۹۰ [۱۸۹۰]: ۸۷۳). انباشت اولیه پیش‌فرض خود انباشت سرمایه‌دارانه است، هم از نظر تاریخی و هم از لحاظ نظری. انباشت اولیه

تاریخی است زیرا در طلوع شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه رخ داد. درعین حال، برساختی نظری است زیرا پیش شرط همین منطق خود انباشت سرمایه‌دارانه عبارت است از هستی شرایط اجتماعی یادشده برای وقوع انباشت سرمایه‌دارانه.

اگر به اصطلاح انباشت اولیه پیش شرط انباشت سرمایه‌دارانه است، چرا مارکس آن را در پایان جلد یکم سرمایه قرار داد؟ به نظر مایکل پرلمن، مارکس هدفی سیاسی داشت. وی نمی‌خواست خوانندگان نتیجه بگیرند که مصائب جامعه ناشی از عملکردهای اولیه و ناعدالانه‌ای است که می‌توان آن را بی‌ارتباط با خود انباشت سرمایه‌دارانه درک کرد. براساس نظر پرلمن (۲۰۰۰:۳۰)، «تأکید بر انباشت اولیه می‌توانست نقد مارکس از سرمایه‌داری را تضعیف کند». علاوه بر آن، به نظر فیلیپ مک‌مایکل، این حضور کم‌اهمیت انباشت اولیه می‌توانست دلایل معرفت‌شناختی داشته باشد. به نظر او، «بحث مارکس درباره‌ی انباشت اولیه سرشتی پس‌مانده‌وار دارد زیرا این بخش عمده‌تاً تاریخی است در حالی که بحث مقدم بر آن در جلد نخست [سرمایه] اساساً نظری است» (مک‌مایکل، ۱۹۷۷: ۴۹۷). با این حال هیچ یک از این دو تفسیر ترتیب ارائه‌ی این بحث را که من معتقدم به برداشت مارکس از خود مفهوم سرمایه مربوط می‌شود در نمی‌یابد.

با تأکید پرلمن مخالفتی ندارم که ترتیب ارائه پرتو بیش‌تری به استثمار می‌افکند تا به سلب مالکیت. با این حال، منطقی به نظر نمی‌رسد که انگیزه‌ی مارکس را این بدانیم. اگر چنین بود، انباشت اولیه در واقع هیچ نقشی در نظام نظری مارکس نداشت و می‌توانست صرفاً پیوستی بر آن باشد. اهمیتی ندارد که این بحث کجا ظاهر شده یا حتی اصلاً ظاهر نشده باشد. همچنین به نظر می‌رسد وقتی مک‌مایکل (۱۹۷۷: ۴۹۷) می‌گوید «تحلیل انباشت سرمایه در جلد نخست (که ارزش اضافی تصاحب‌شده توسط سرمایه از کار به سرمایه بدل می‌شود) مبتنی بر فرض وجود فراگیر شرایط انباشت سرمایه‌دارانه است» موضع مشابهی دارد. اگر ما این را پذیرفته باشیم، تنها آورده‌ی مهم درک مارکس از انباشت اولیه قرار دادن آن در چشم‌اندازی تاریخی است که آدم اسمیت در تلقی‌اش از انباشت پیشین چنین کرده بود. اما حتی در این مورد نیز انباشت اولیه می‌توانست پیوستی بر سرمایه‌ی مارکس باشد.

مانند اغلب مفاهیم تحلیل مارکس از سرمایه، انباشت اولیه را باید در تمامیت نظام فکری وی در نظر گرفت که در آن نقش ویژه‌ای دارد. مارکس در پایان جلد نخست سرمایه شکافی را پر کرد که بر اثر مفروض گرفتن وجود پرولتاریا و ابزار تولید ایجاد شده بود. این شکاف دقیقاً چیزی است که پیش‌تر آدم اسمیت با مفروض گرفتن شکلی از انباشت پیشین پر نکرده بود. اما مارکس نه تنها شکاف تاریخی بلکه شکافی نظری را پر کرد که به شرایط اجتماعی موردنیاز برای وقوع خود انباشت اشاره دارد. بنابراین - چنان‌که مک‌مایکل چنین می‌کند - به نظر ناکافی می‌رسد که به سبب سرشت عمده‌تاً تاریخی این بحث در برابر استدلال نظری مقدم بر آن، سرشتی پس‌مانده‌وار برای انباشت اولیه قائل شویم. نزد مارکس، تاریخ کلید راهنمای مسأله است و عناصر تاریخی که وی در پایان جلد نخست قرار داد از همان آغاز بخش نظری درباره‌ی کالا و پول در ذهن‌اش بود (مگداف، ۲۰۱۳ [۲۱۹۷۳]).

مفهوم انباشت اولیه‌ی مارکس را تنها در ارتباط با خود مفهوم انباشت سرمایه‌دارانه می‌توان درک کرد. به‌طور مشخص‌تر، درک انباشت اولیه مستلزم درک اولیه‌ی مفهومی است که در همان آغاز سرمایه‌قرار داده شد، یعنی درک کالا. در آغاز سرمایه می‌خوانیم «ثروت جوامعی که در آن شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه حاکم است همچون "مجموعه‌ی بی‌کرانی از کالاها" پدیدار می‌شود». این‌جا باید در نظر گرفت که کالا نقطه‌ی عزیمت نه فقط پژوهشی است که مارکس در سرمایه به عمل می‌آورد بلکه همچنین نقطه‌ی عزیمت خود شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه نیز هست. اگر این شیوه‌ی تولید دسترس‌پذیری نیروی کار به‌مثابه کالا را پیش‌فرض قرار می‌دهد، فرایندی که آن را خلق کرد، یعنی انباشت اولیه، را تنها می‌توان بعد از روشن شدن معنای کالا، و حتی سرمایه، درک کرد.

بنابراین مارکس برای قراردادن انباشت اولیه در جای موردنظر در کتاب دلایل نظری و روش‌شناختی داشت و نه چنان‌که پرلن تأکید می‌کند دلایل سیاسی. برخلاف تأکیدات مک‌مایکل، این امر همچنین نشان می‌دهد که تحلیل انباشت سرمایه مبتنی بر فرض وجود فراگیر زمینه‌های آن نیست. برعکس، حدود استقرار این زمینه‌ها هم از نظر تاریخی و هم به لحاظ نظری به‌خوبی تعیین شد. بررسی انباشت اولیه توسط مارکس ممکن است «حصر تاریخ "توصیفی" در یک اثر نظری اقتصادی باشد» اما وانگهی بر مبنای «عناصری [است] که به‌مدد تحلیل ساختار سرمایه‌دارانه تمیز داده می‌شود» (بالیبار، ۲۰۰۹ [۱۹۶۸]: ۳۰۸، ۳۱۳). این عناصر نیز آن‌هایی است که با «جدایی کامل بین کارگران و مالکیت شرایط برای تحقق کار آن‌ها... [خلق می‌شود] که به موجب آن وسایل اجتماعی معاش و تولید به سرمایه بدل می‌شوند و تولیدکنندگان بلافصل به کارگران مزدی» (مارکس، ۱۹۹۰ [۱۸۹۰]: ۸۷۴).

در هر دو سطح تاریخی و مفهومی، تمرکز اصلی ارائه‌ی مارکس درباره‌ی انباشت اولیه نشان دادن حرکتی است که بنیادهای شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه از آن‌جا پدیدار شد. بنابراین، مفهوم انباشت اولیه به خود مفهوم انباشت سرمایه‌دارانه وابسته است. فرمول مارکس برای نرخ سود $(S/[C+V])$ کمک می‌کند که این رابطه روشن‌تر شود. این فرمول امکان می‌دهد نتیجه بگیریم که انباشت اولیه هم سرمایه‌ی ثابت (C) و هم سرمایه‌ی متغیر (V) را خلق کرد و بدین ترتیب آن‌ها را برای تولید ارزش اضافی (S) در دسترس سرمایه‌داران قرار داد. در مجموع، انباشت اولیه فرایندی بود که از طریق آن شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه از دور نخست و بنیادی پروتئریزه شدن و تبدیل به سرمایه برخوردار شد، که به‌نوبه‌ی خود تولیدکنندگان مستقیم را به تولیدکنندگان وابسته به دستمزد و وسایل معاش و تولید را به سرمایه بدل کرد.

انباشت به اصطلاح مستمر اولیه

به‌رغم این که مفهوم انباشت اولیه به‌مثابه یک فرایند در سرآغاز شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه قرار دارد، هیچ‌گاه معلوم نشده که آیا این مفهوم را باید به گذشته محدود کرد یا نه. برای برخی، انباشت اولیه «دربردارنده‌ی هم شرایط شکل‌گیری تاریخی سرمایه و هم شرایط گسترش آن به سایر فضاها و سایر شیوه‌های تولید است» (رید، ۲۰۰۳: ۲۶) / رزا لوکزامبورگ (۲۰۰۳ [۱۹۱۳]) پیشاپیش هنگامی به این نکته توجه کرده بود که اشاره کرد به نقش قطعی نظامی‌گری هم در نخستین مراحل سرمایه‌داری اروپایی و هم بعداً وقتی برای به تبعیت کشاندن مستعمره‌های مدرن جهت تصاحب ابزار تولید و تبدیل بومیان به پرولترها استفاده شد. در مجموع، از آن‌جا که «انسان‌ها و منابع جدید کماکان در مناسبات اجتماعی سرمایه‌دارانه وارد می‌شوند» (هال، ۲۰۱۳: ۱۵۸۵)، انباشت اولیه به زمان و مکانی محدود نمی‌شود که تولید سرمایه‌دارانه به منصفه‌ی ظهور می‌رسد.

تحولات اخیر نولیبرالیسم به‌طور عام و گسترش مالی اقتصاد به‌طور خاص نشان داده است که اشکال متنوع سلب مالکیت‌ها ویژگی معاصر سرمایه‌داری تاریخی است. تمهیدات مالی که موجب بازتوزیع مازاد می‌شود، بی‌هیچ تأثیری بر تولید چنین مازادهایی، فرایندهایی مشابه انباشت اولیه را حتی برجسته‌تر ساخته است. برای ساسکیا ساسن (۲۰۱۰: ۱۵)، مالی‌گرایی نولیبرالی اقتصاد به «بازگشت انباشت اولیه» منجر شده است. نویسندگان دیگر می‌گویند انباشت اولیه به‌طور مستمر بازپدیدار می‌شود یا حتی هیچ‌گاه وقوع آن متوقف نشده است و لازمه و بنابراین همزیست تولید سرمایه‌دارانه‌ی متأخر است (دی‌آنجلیس، ۲۰۰۱، ۲۰۰۷؛ هارت و نگری، ۲۰۰۹؛ هاروی، ۲۰۱۴). اگر صریح‌تر بگوییم، انباشت اولیه هم ویژگی تاریخی و هم بازتولیدی مناسبات اجتماعی سرمایه‌دارانه و بدین ترتیب بنیاد نظامی است که استثمار کار را بازتولید می‌کند (بونه‌فلد، ۲۰۰۱، ۲۰۱۱).

به‌رغم احتمالاً اجماع کم‌وبیش همگانی بر سر این که فرایندهای مشابه انباشت اولیه‌ی مارکس کماکان وجود دارد، ناهم‌آهنگی‌های مفهومی مهمی هست که ناشی از درآمیختن پدیده‌های به‌لحاظ نظری متمایز تحت یک برچسب واحد است. یک مسأله ناشی از این فرض است که فرایندهایی که در گرو حصارکشی، تصاحب، خشونت و مانند آن‌ها است باید هم‌چون انباشت اولیه وصف شوند به‌مثابه انباشت سرمایه‌دارانه – دومی انباشت مازادهایی است که از راه استثمار کار تولید می‌شود. پل زارمبکا (۲۰۰۲: ۱) در این مورد هشدار داده است که رویکردهای مدعی این استمرار «در این خطا سهیم‌اند که "انباشت اولیه" را چنان ارائه می‌کنند که گویی این مفهوم در تمامی زمان‌های تکامل سرمایه‌دارانه قابل کاربرد است». به نظر زارمبکا، حصارکشی – مثال کلاسیک انباشت اولیه – مترادف انباشت اولیه نیست. زارمبکا ادامه می‌دهد که انباشت اولیه لحظه‌ی تاریخی گذار آغازین از فئودالیسم به سرمایه‌داری است و حصارکشی پدیده‌ای فراتاریخی است که می‌تواند یا به گذار به سرمایه‌داری یا به خود شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه اشاره کند.

بعداً وقتی دیوید هاروی تلاش کرد از استفاده از واژگان کلاسیک در رابطه با سلب مالکیت‌های جاری خلاص شود این مسأله را مطرح کرد. از آن‌جا که در نظر وی «اولیه» یا «آغازین» نامیدن فرایندی مستمر عجیب است، وی این‌جا اصطلاحات را به مفهوم «انباشت به‌مدد سلب مالکیت» سپرد (هاروی، ۲۰۰۳: ۱۴۴). علاوه بر این، در نزد هاروی نه قرار دادن سلب مالکیت خارج از سرمایه‌داری، مانند لوکزامبورگ، نه محدود کردن آن به وضعیتی آغازین، مانند مارکس، هیچ‌یک درست نیست.

هاروی (۲۰۰۶ب) برای ایضاح مفهوم انباشت به‌مدد سلب مالکیت چهار مؤلفه‌ی اصلی را به کار می‌برد: (یک) خصوصی‌سازی که دارایی‌ها را از قلمروهای دولتی به دامنه‌های خصوصی که تحت سیطره‌ی سرمایه است انتقال می‌دهد؛ (دو) مالی‌گرایی که به سبب مقررات‌زدایی از نظام مالی ایجاد شد و به یکی از آشکال اصلی بازتوزیع مازادها از طریق سوداگری، غارت، فساد و سرقت تبدیل شده است؛ (سه) مدیریت و دست‌کاری بحران‌ها در عرصه‌ی جهانی که به فرایندهای حساب‌شده‌ی بازتوزیع ثروت از کشورهای فقیر به کشورهای ثروت‌مند منتهی شده است؛ و (چهار) بازتوزیع‌های دولتی که مستلزم اصلاحات بودجه‌ای و مالیاتی است که هم برای کاهش دستمزد اجتماعی و هم به نفع بازده سرمایه‌گذاری شرکت‌ها طراحی شده است.

روشن نیست که چرا هاروی به چنین تمایزگذاری‌هایی و با این عناصر خاص مبادرت می‌کند که خودسرانه به نظر می‌رسد. برای مثال، به نظر می‌رسد دلیلی ندارد که دو مؤلفه با ارتباط اندام‌وار مانند دست‌کاری بحران‌ها و مالی‌گرایی را تفکیک کنیم. البته، بحران‌ها تنها سرشت مالی ندارند اما مثال‌های اصلی که هاروی به کار می‌برد در ارتباط با مالیه است. علاوه بر این، بازتوزیع دولتی فعلی در واکنش به مطالبات طبقاتی انجام می‌شود که در چارچوب مالی‌گرایی توسعه یافته است (بین، ۲۰۱۴؛ ۲۰۱۵). به بیان خود هاروی، هم‌پوشانی‌های متعدد وجود دارد مانند وقتی که می‌گوید مالی‌گرایی مستلزم بازتوزیع است، بازتوزیع دولتی مستلزم خصوصی‌سازی است؛ مدیریت بحران‌ها مستلزم بدهی ملی است، که خود تمهیدی برای بازتوزیع پرداخت بهره‌ی وجوه تأمین‌شده از طریق مالیات به طلبکاران دولتی است.

موارد بالا برخی نمونه‌های فقدان دقتی است که انباشت به‌مدد سلب مالکیت هاروی را بس فراگیر و بنابراین واجد تعریفی مبهم می‌کند (اشمن و کالینیکوس، ۲۰۰۶؛ فاین، ۲۰۰۶؛ لوین، ۲۰۱۳). این گستردگی بیش از حد بدان منجر شده که هاروی پدیده‌هایی را که به شکل متفاوتی با انباشت سرمایه‌دارانه مرتبط‌اند تحت مقوله‌ی واحدی جا دهد. وقتی این دو فرایند ضروری برای پایه‌گذاری شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه، یعنی تبدیل به پرولتر شدن و تبدیل به سرمایه‌شدن، را در نظر بگیریم، بخش بزرگی از «انباشت» به‌مدد سلب مالکیت در نزد هاروی را به‌عنوان سلب مالکیت بازتوزیعی بهتر می‌توان شرح داد (این مفهوم را در بخش بعد شرح می‌دهم). در حقیقت، خود اصطلاح انباشت به‌مدد سلب مالکیت می‌تواند موجب یک تناقض باشد، به این معنا که برخی سلب مالکیت‌ها تنها بعد از این که انباشت به‌وقوع پیوسته باشد می‌تواند رخ بدهد.

دیگر جریان پژوهشی در ارتباط با بنا بر ادعا استمرار انباشت اولیه این استدلال را پرورانده که در سرمایه‌داری معاصر به اصطلاح دارایی‌های نامشهود نیز دستخوش حصارکشی شده است. جیمز بویل معتقد است توسعه‌ی حقوق مالکیت فکری ما را درمیانه‌ی «دومین جنبش حصارکشی» قرار داده است - نخستین مورد عبارت بود از حصارکشی زمین قابل کشت مشاع در انگلستان که در قرن پانزدهم آغاز شد (بویل، ۲۰۰۳).

۲۰۰۸). دانیل کریر و ویلیام سوارت با دنبال کردن این مسیر و توافق با ادعای بی‌اهمیت بودن تولید مادی برای ارزش‌افزایی سرمایه‌دارانه (هارت و نگری، ۲۰۰۹)، مشاعات فرهنگی را به این جنبش دوم حصارکشی افزوده‌اند. آنان با اتکا به یک مورد پژوهی مسابقات موتورسیکلت، ادعا می‌کنند روایت‌های افسانه‌ای و تصاویر شمایل‌وار - مثلاً تصاویر دوچرخه‌سواری غیرقانونی و تورها و مسابقات کولی‌ها - را می‌توان از حیات جمعی محصور کرد و به شکلی از «سرمایه‌ی غیرمادی» تبدیل کرد که تبلور اصلی‌شان مارک‌ها و عنوان‌های تجاری‌شده است (کریر و سوارت، ۲۰۱۵).

این رویکردها به پی‌آمدهای متفاوتی برای انباشت سرمایه اشاره دارد، اما هر دو بر درکی مسأله‌ساز بر نقش حصارکشی‌های معاصر برای انباشت سرمایه‌دارانه اشتراک دارند. در حالی که کریر و سوارت (۲۰۱۵) علایم تجاری را کالاهایی می‌دانند که از طریق آن سرمایه انباشت می‌شود، بویل (۲۰۰۳، ۲۰۰۸) بر این باور است که مالکیت معنوی به سبب موانع قانونی متعددی که روی گردش ایده‌ها می‌گذارد نوآوری را کند می‌سازد. باوجوداین، هم تحلیل بویل و هم تحلیل کریر و سوارت با تمرکز بر آن‌چه مارکس (۱۹۹۰ [۱۸۹۰]: ۱۷۵) به‌عنوان «روبنای حقوقی و سیاسی» به آن اشاره کرده بود که متفاوت از «شیوه‌ی تولید شرایط زندگی مادی» است، بازتوزیع ارزش اضافی را با تولید آن خلط می‌کنند. به این معنا، آنان در تمامی مواردی که با پدیده‌هایی سروکار دارند که می‌تواند «نه تولیدی بلکه بازتوزیعی باشد» به مفهوم انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت‌ها روی نزدیک می‌شوند.

مشکل اصلی انباشت به مدد سلب‌مالکیت یا حصارکشی‌های دارایی‌های مشهود آن است که ضرورت تبدیل شدن تولیدکنندگان مستقیم به پرولترها برای وقوع انباشت واقعی را نادیده می‌گیرد. برخلاف انباشت اولیه‌ی کلاسیک - یا سلب‌مالکیت گسترش‌یابنده که بعداً درباره‌ی آن بحث می‌کنم - سلب‌مالکیت‌ها فی‌نفسه نیروی پرولتر جدید به اقتصاد نمی‌آورد که شرط سرمایه‌گستری است. انواع مختلف حصارکشی‌ها می‌تواند سود خاصی نصیب سرمایه‌داران کنند، اما این ایده ضرورتاً نشان‌دهنده‌ی افزایش کل ارزش اضافی نیست. همچنان که «شماری از شرکت‌ها با انحصار بر دارایی‌های معنوی [می‌توانند] رانت استخراج‌شده از بقیه‌ی اقتصاد را جمع‌آوری کنند (دالسراکا و کاریا، ۲۰۱۵: ۱۳۷، تأکید از ماست)، درآمدهای کسب‌شده از حصارکشی‌های دارایی‌های به‌اصطلاح غیرمادی دال بر بازتوزیع ارزش اضافی است نه تولید آن.

سلب‌مالکیت بازتوزیعی

مشکل اغلب رویکردهایی که مدعی استمرار انباشت اولیه‌اند فقدان جزئیات تفصیلی درباره‌ی پی‌آمدهای انواع سلب‌مالکیت‌های معاصر برای انباشت سرمایه است. آن‌ها به‌قدر کفایت روشن نمی‌سازند که آیا چنین سلب‌مالکیت‌هایی به چیزی که برای انباشت گسترده لازم است، یعنی تبدیل شدن به پرولتر و تبدیل شدن به سرمایه، منتهی می‌شود یا خیر. مفهوم کلاسیک انباشت اولیه که با خلق هم سرمایه‌ی متغیر و هم سرمایه‌ی ثابت سروکار داشت، چنین مشکلی نداشت. این فرایند طولانی تاریخی، ذخیره‌ی اولیه‌ی سرمایه و نیروی کار را فراهم

کرد تا در تولید کالاها و انباشت سرمایه‌ی هرچه بیش‌تر به کار رود. این نه فرایند انباشت فی‌نفسه بلکه خلق شرایط انباشت بود. در مجموع، انباشت اولیه نه سرمایه که سرمایه‌ی بالقوه خلق کرد (گلدستاین، ۲۰۱۳).

اگرچه رویکرد مارکس به شکلی بنیادی مرتبط با پرولتریزه کردن بود، وی بر فرایند تبدیل به سرمایه نیز تأکید داشت. باوجوداین، این تمایز و مفصل‌بندی این فرایندها در مباحث معاصر که مفهوم انباشت اولیه را به کار می‌برند، به‌روشنی پدیدار نمی‌شود. به نظر می‌رسد اکثر اُمسلم می‌گیرند که سلب‌مالکیت‌های امروزی معادل مفهوم کلاسیک است. اما برخی از آن‌ها چیزی فراتر از یک سلب‌مالکیت ساده نیست که نه به پرولتریزه شدن نیروی کار و نه به تبدیل به سرمایه منتهی می‌شود. فرایندهای مستمر همراه با انباشت اولیه چه‌بسا ویژگی سرمایه‌داری معاصر باشد، اما ضرورتاً کارکرد یکسانی با روندهای مشابه‌شان در سرآغاز شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه ندارند. آن‌ها ضرورتاً نیروی کار یا ابزار تولید موردنیاز برای چرخه‌های تازه و گسترش‌یافته‌ی انباشت را بسیج نمی‌کنند. از این به بعد من از اصطلاح سلب‌مالکیت بازتوزیعی برای این فرایندها استفاده می‌کنم که هیچ زمینه‌ای برای گسترش تولید ارزش اضافی خلق نمی‌کند؛ این فرایندها تنها مستلزم بازتوزیع مازادهایی است که قبلاً تولید شده‌اند.

شناخته‌شده‌ترین رویکردی که توجه‌ها را به فرایندهای معاصر همانند انباشت اولیه جلب کرده است مفهوم انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت دیوید هاروی است که در بخش پیشین به آن اشاره کردم. علاوه بر آن که این مفهوم الهام‌بخش مطالعات بی‌شماری درباره‌ی سلب‌مالکیت‌ها در اقصی‌نقاط جهان بوده، مباحثات بسیاری هم ایجاد کرده است. با این حال، این مفهوم تبیین روشنی درباره‌ی مؤلفه‌های عملیاتی مرتبط با انباشت سرمایه‌دارانه‌ی گسترده فراهم نمی‌آورد. برای مثال، انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت «درباره‌ی این که چرا و چه‌گونه بر مناسبات بازتولید نیروی کار اثر می‌گذارد چیزی نمی‌گوید» (براس، ۲۰۱۰: ۱۲۱، ۲۰۱۱: ۹). اگر انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت از سویی می‌تواند مسیری برای حل مسایل اضافه‌انباشت باشد، از سوی دیگر به‌معنای «استفاده از اجبار فرااقتصادی برای تصاحب وسایل معاش، تولید یا ثروت اجتماعی مشترک است» (له‌وین، ۲۰۱۱: ۴۵۷، تأکید از ماست). در مجموع، سلب‌مالکیت ضرورتاً و به‌طور خودکار به انباشت گسترده نمی‌انجامد.

هاروی (۲۰۰۶: ۱۶۲) که اذعان دارد «تصاحب گاهی می‌تواند بدون تولید صورت پذیرد»، این احتمال را نادیده نمی‌گیرد. وی علاوه بر آن تأکید می‌کند که، در مرحله‌ی نولیبرالی سرمایه‌داری، انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت شیوه‌ی اصلی خلق شرایط برای سرمایه‌گذاری سرمایه‌ی اضافه‌انباشت است. باوجوداین، تأکید هاروی گویی همچنین اشاره به آن است که سلب‌مالکیت برای خلق این شرایط کافی است. اما باید به ذهن سپرد که «آن‌چه سرمایه‌داری را پدید آورد صرفاً انباشت ثروت نیست بلکه تحول روابط اجتماعی مالکیت بود» (وود، ۲۰۰۹: ۴۹). چنین تحولی نیز شرط لازم برای گسترش سرمایه‌داری بلوغ‌یافته است. در هر حال، سلب‌مالکیت می‌تواند شرطی برای آن باشد اما شرط کافی نیست.

همه‌ی مثال‌هایی که هاروی برای نشان دادن نکته‌اش از آن بهره می‌برد به‌خودی‌خود نشان‌دهنده‌ی خلق چنین شرایطی نیست. در بسیاری از آن‌ها، آن‌چه وی تحت عنوان «انباشت» به آن اشاره می‌کند عملاً «تمرکز» سرمایه است. اگرچه این جنبش‌ها مستقل از تکامل سرمایه‌داری تاریخی است، هم در سطح تاریخی و هم در سطح نظری متمایز هستند. «انباشت سرمایه عبارت است از افزایش کار پرولتری با سرمایه‌ی ثابت همراه با آن» (زارمب‌کا، ۲۰۰۰: ۲۲۳، تأکید از ماست). اما هیچ یک از این افزایش‌ها به صرف تمرکز سرمایه رخ نمی‌دهند. مورد دوم چیزی نیست مگر «تلفیق سرمایه‌های مختلف» (مندل، ۱۹۷۸: ۵۹۲)؛ «این صرفاً پیش‌فرض تغییری در توزیع سرمایه‌ای است که از پیش در دسترس و در حال کار بوده است» (مارکس، ۱۹۹۰ [۱۸۹۰]: ۷۷۷).

بسیاری از پدیده‌های معاصر که معمولاً با انباشت اولیه همراه بودند دارای این نوع ارتباط ضعیف با فرایند انباشت سرمایه‌دارانه هستند، و صرفاً مستلزم بازتوزیع مازادها هستند. این مورد در اغلب مثال‌های هاروی صادق است، که از آن میان من بر سازوکارهای مالی و خصوصی‌سازی دارایی‌های دولتی تأکید می‌کنم. در مورد نخست، این خلط پیش‌تر در نظر مارکس (۱۹۹۰ [۱۸۹۰]) حضور داشت: وقتی وی به بدهی دولتی به‌عنوان «یکی از قدرتمندترین اهرم‌های انباشت اولیه» اشاره می‌کرد. این مورد و سایر مثال‌های مالی که هاروی به‌عنوان انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت آماج اشاره‌شان قرار می‌دهد - مانند سقوط بازار سهام، ادغام و تحصیل، یا مصادره‌ی خانه‌ها به سبب وام معوق - ارتباط چندانی با خلق مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری یا انباشت نظام‌مند ندارند (هال، ۲۰۱۲: کپلر و بیگر، ۲۰۱۱). برای مثال براساس داده‌هایی که مینکی لی (۲۰۰۴) گردآوری کرده، رابطه بین نرخ بهره‌ی واقعی و نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در هفت اقتصاد عمده‌ی سرمایه‌داری از میانگین ۰.۳۶ در ۱۹۴۶-۵۸ به ۲.۳۴ در ۱۹۸۵-۹۷ تغییر یافته است. در عین حال، به‌موازات مالی‌گرایی، نرخ رشد سرانه‌ی تولید در اروپای غربی از حدود ۴ درصد در ۷۰-۱۹۵۰ به حدود ۲ درصد در ۹۰-۱۹۷۰ و حدود ۱.۵ درصد در ۱۹۹۰-۲۰۱۲ تغییر کرد (پیکتی، ۲۰۱۴).

دیگر سلب‌مالکیتی که به نظر هاروی (۲۰۰۳: ۱۵۷) «پیش‌آهنگ انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت است» خصوصی‌سازی است که چیزی نبوده مگر انتقال سرمایه‌ی از پیش در حال کار. همان‌گونه که پتراس و ولت‌مه‌یر (۲۰۱۳) می‌گویند، در نمونه‌ی خصوصی‌سازی‌ها در امریکای لاتین در دهه‌ی ۱۹۹۰ بخش اعظم سرمایه‌گذاری‌های خارجی طرف معامله برای تصاحب بنگاه‌های سودآور موجود دولتی صف‌آرایی کردند. این که خصوصی‌سازی به افزایش سود منتهی شده باشد یا نشده باشد، تغییری در این استدلال ایجاد نمی‌کند، زیرا از ارزش اضافی سرچشمه گرفته‌اند که ارتباطی با مالکیت ندارد. تقسیم‌بندی‌های درونی که استرامپل (۲۰۱۴) در مورد تجدیدساختار صنعت فولاد بخش عمومی هند در دو دهه‌ی اخیر شناسایی کرد نکته‌ی مشابهی را می‌آموزاند. در اودیشای غربی، راه‌اندازی معادن و کارخانه‌ها هزاران نفر از بومیان را از زمین‌های‌شان بیرون راند. در طی همان دوره، یک شرکت محلی فولاد در مالکیت دولت با جایگزینی الزامات اشتغال با سودآوری،

برنامه‌های بلندپروازانه‌ی توسعه‌اش را محدود کرد که هزاران نفر را از دسترسی به اشتغال بخش عمومی بی‌بهره کرد و آنان را به مازاد نیروی کار بدل کرد.

برای استرامپل این نمونه‌ای از انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت هاروی است که درست است؛ اما این نیز درست است که این نمونه به‌هیچ‌وجه شرایط موردنیاز برای گسترش سرمایه را پدید نمی‌آورد. نخست آن که پرولتریزه کردن در بین نبود، زیرا کارگرانی که کارشان را از دست دادند و وارد ارتش ذخیره شدند از پیش پرولتر بودند، و این که در استخدام یک شرکت دولتی بودند ارتباطی با این امر ندارد. علاوه بر آن، آنان با سلب‌مالکیت لوازم معاش‌شان به مناسبات سرمایه‌دارانه پرتاب نشدند که در غیر این صورت به سرمایه تبدیل شده بود. همان طور که خود استرامپل توجه کرده هر دو این جنبش‌ها - تبدیل شدن به پرولتر و تبدیل شدن به سرمایه - در حقیقت با سلب‌مالکیت زمین از مردم بومی رخ داد. محدود ساختن توسعه‌ی دولتی و جایگزینی الزام اشتغال با سودآوری بیش‌تر یک حرکت معمول خود انباشت سرمایه‌دارانه است. همان طور که وبر (۲۰۰۸) دریافته است، برخی فرایندها در گروه‌بندی هاروی، مانند کاهش دسترسی به صندوق بازنشستگی، آموزش، یا مراقبت‌های درمانی، و اصلاحاتی در شرایط ارتباط بین سرمایه و کار، تغییر در دسترسی به وسایل معاش و تولید نیست.

به همان مفهومی که انباشت اولیه‌ی مارکس در عمل بازتوزیع لوازم معاش و تولید بود نه انباشت سرمایه، مؤلفه‌های اصلی انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت هاروی نیز چنین است. یک‌بار دیگر، به قلمرو مالیه یعنی به یکی از مهم‌ترین جاهایی مراجعه کنیم که به اعتقاد هاروی انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت از طریق تصاحب مازادها به شکل پول رخ می‌دهد. یک مسأله آن است که تراکم پول و جداسازی آن از گردش برخلاف ارزش‌افزایی آن به‌عنوان سرمایه است (مارکس، ۱۹۹۰ [۱۸۹۰]). در مجموع، «برای این که پول سرمایه را تشکیل بدهد... سرمایه‌دار باید قادر باشد ابزار تولید و [نیروی] کار خریداری کند» (رید، ۲۰۰۲: ۲۹). اشاره به تأیید الن وود (۲۰۰۶) که مفهوم انباشت اولیه‌ی هاروی به اسمیت نزدیک‌تر است تا مارکس مهم است، زیرا به نظر می‌رسد انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت بیش از آن که درباره‌ی خلق یا حفظ مناسبات اجتماعی مالکیتی باشد که موجب اجبارهای بازاری می‌شود مسبب بازتوزیع دارایی‌ها برای امکان‌پذیر ساختن سرمایه‌گذاری می‌شود.

خلاصه کنیم، بسیاری از فرایندهای انباشت به‌اصطلاح مستمر اولیه ضرورتاً مستلزم چرخه‌ی گسترش‌یافته‌ی انباشت نیست. برخی ممکن است چیزی نباشد مگر یک حرکت سلب‌مالکیت، یک تصاحب. به لحاظ منطقی، سلب‌مالکیت می‌تواند مستلزم افزایش سود سرمایه‌داران فردی و اندوخته‌ی سرمایه باشد، اما ضرورتاً این امر در سطح اقتصاد کلان بازتولید نمی‌شود. برای این که چنین امری رخ دهد، تبعیت کار از سرمایه باید در مقیاسی گسترش‌یافته استقرار یابد. بنابراین، برخی از مثال‌های انباشت به‌مدد سلب‌مالکیت هاروی را می‌توان نوعی بازتوزیع دانست که مستلزم چیزی نیست به‌جز آن که در پی سلب‌مالکیت استخراج رانت‌های واگذارشده باشد که از طریق شرایط انحصاری خلق شده یا واگذار شده است. بنابراین سلب‌مالکیت بازتوزیعی را به‌عنوان تصاحب مازادهایی تعریف می‌کنم که هیچ تأثیری روی سرمایه‌گستری، پرولتریزه یا کالایی‌شدن ندارد.

سلب مالکیت بازتوزیعی در فرمول مارکسیستی نرخ سود نه سرمایه‌ی ثابت (C) و نه سرمایه‌ی متغیر (V) هیچ کدام را افزایش نمی‌دهد.

سلب مالکیت گسترش‌یابنده

در بخش قبل گفتم بسیاری از فرایندهایی که در مباحث امروزی با انباشت اولیه همراه است در حقیقت موجب انباشت سرمایه یا خلق شرایطی برای گسترش آن نیست. بر مبنای تمایز بین انباشت و تمرکز سرمایه، تلاش می‌کنم نشان دهم که بسیاری از فرایندهای انباشت به اصطلاح اولیه‌ی مستمر به مفهوم تمرکز نزدیک‌ترند. برای آن که انباشت عملی اتفاق دهد، تولید مازاد ضروری است که ناشی از کار انجام‌شده در حجمی بزرگ‌تر از حجم لازم برای بازتولید نیروی کار است. در این‌جا چیز تازه‌ای نسبت به مفهوم قدیمی مارکسیستی انباشت سرمایه‌دارانه وجود ندارد. با این حال به نظر می‌رسد در اغلب مباحث درباره‌ی تبلورهای معاصر که مشابه انباشت اولیه‌ی کلاسیک است این مفهوم نادیده گرفته می‌شود. من معتقدم برای درک سلب مالکیت‌های معاصر تأکید بر تمایزات مفهومی مناسب و نحوه‌ی تبلورهای تجربی مربوط به آن‌ها به فرایند عمومی انباشت سرمایه‌دارانه مرتبط می‌شود.

به همراه تأکیدم بر تمایز بین انباشت و تمرکز سرمایه، به تمایز بین استثمار و سلب مالکیت توجه کنید. این موضوع در تمایز بین انباشت اولیه و خود انباشت سرمایه‌دارانه - تولید مازادهایی که سرمایه‌گذاری مجدد می‌شود - هم قابل توجه است. همان‌طور که ارنست مندل تأکید می‌کند این‌ها «نه تنها مراحل متوالی تاریخ اقتصادی که فرایندهای اقتصادی هم‌زمان» هستند (۱۹۷۸: ۴۶، تأکید در متن اصلی). با قطعیت کم‌تری می‌توان «انباشت اولیه را به‌عنوان پدیده‌ای در مرز [تعریف کرد] که در پیوندگاه منطق مبتنی بر انباشت و منطق غیرانباشتی بازتولید اجتماعی پدیدار می‌شود و شامل مفصل‌بندی ادغام یا تبعیت دومی از اولی است» (اینس، ۲۰۱۴: ۱۰۶). در هر حال، به‌رغم هم‌زمانی تاریخی استثمار و سلب مالکیت، این دو به لحاظ تحلیلی متمایزند، زیرا هریک ارتباط متفاوتی با فرایند عمومی انباشت سرمایه‌دارانه دارند.

استثمار سرمایه‌دارانه مبتنی بر رابطه بین مالکان ابزار تولید و کسانی است که فقط مالک نیروی کار خود هستند. بعد از این که نیروی کار در بازار کار مبادله شد، به کار بالفعل بدل می‌شود که ثمرات آن - کالاها - شامل چیزی اضافه بر ارزش نیروی کار است. آن‌گاه کالاها را با سود به فروش می‌رساند که تحقق ارزش اضافی است. این فرایند کلی مستلزم تصاحب آن بخش مرتبط با ثمره‌ی کار دیگران به‌دست سرمایه‌دار است. استثمار سرمایه‌دارانه به‌روشنی نشان می‌دهد «که یک گروه از کارگزاران اقتصاد بیش از آن‌چه برای بازتولید خودشان لازم است کار می‌کنند و ثمرات کار مازاد آن‌ها را دیگری تصاحب می‌کند» (تربورن، ۱۹۹۹: ۹-۱۰). آن‌چه در

معرض پرسش است این که که خود مفهوم انباشت تنها وقتی معنا دارد که مفهوم استثمار کار در نظر گرفته شود، زیرا این استثمار است که که انباشت را محقق می‌کند. این امر در مورد سلب مالکیت صدق نمی‌کند که تنها صحنه را برای خود انباشت مهیا می‌کند که به نوبه‌ی خود تنها وقتی رخ می‌دهد که ابزار تولید سلب مالکیت شده به دست کارگر شروع به راه انداخته می‌شوند.

آنچه در این جا سلب مالکیت گسترش‌یابنده می‌خوانم نوعی سلب مالکیت است که نخست مستلزم پرولتریزه شدن و از این رو مهیاشدن صحنه برای وقوع استثمار از کار اضافی است. صف‌آرایی مفهوم پرولتریزه شدن بدین مفهوم نیست که پرولتاریا گویی مقوله‌ای جدا افتاده است. در حقیقت، مناسب‌تر است که از درجه‌ی پرولتریزه شدن صحبت کنیم که به همراه درجه‌ی تغییر وابستگی تولیدکنندگان مستقیم به کار برای دیگران برای تضمین بازتولید خودشان تغییر می‌کند. لوین (۲۰۱۱: ۴۷۳) بر مبنای مثال دهقانانی که به منظور ایجاد مناطق ویژه‌ی اقتصادی در هند سلب مالکیت شدند با اشاره به خانوارهای که «نسبتاً بیش‌تر پرولتریزه [شدند] بدین مفهوم که باید کار دستمزدی بیش‌تری انجام دهند» مفهوم سراسری از این امر ارائه می‌کند. احتمالاً حداعلای این امر را می‌توان در چین بعد از دهه‌ی ۱۹۷۰ یافت. تا آن زمان نیروی کار تقریباً به شکل کالا وجود نداشت و کم‌وبیش نیمی از جمعیت کارگر چین درآمدی کسب نمی‌کردند، در حالی که تا اواخر سال ۲۰۰۰ تنها حدود ۵ درصد نیروی کار چین شامل این قاعده می‌شدند (وبر و یینگ، ۲۰۰۷). برعکس سهم دستمزد و حقوق به‌عنوان منابع درآمد خانوار روستایی از ۱۸ درصد درآمد خالص در ۱۹۸۵ به ۳۶ درصد در ۲۰۰۵ افزایش یافت (وبر، ۲۰۰۸).

بنابراین، نخستین معیار بنیادی برای تعریف سلب مالکیت گسترش‌یابنده عبارت است از ظرفیتش برای افزایش دسترس‌پذیرسازی نیروی کار. برآورد می‌شود که از ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۹، تا ۹ میلیون نفر به اجبار روستاهای برزیل را ترک کردند تا درگیر کشاکش شهری بشوند (پتراس و ولت‌مه‌یر، ۲۰۱۳). در بولیوی، دهقانانی که با فقدان زمین و آب به سبب فعالیت معادن مواجه شده بودند اجتماعات خود را در جست‌وجوی کار در شهرهای مهم ترک کردند (پرو، ۲۰۱۳). در مصر، در پی اصلاحات ارضی که در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ آغاز شد، سلب مالکیت‌ها به فقیرسازی دهقانان و در نهایت دهقان‌زدایی انجامیده است (بوش، ۲۰۰۹). اگرچه دنبال کردن تمامیت حرکت‌هایی از این دست تا بدانیم سلب مالکیت شدگان پرولتر شده‌اند یا خیر ناممکن است، دلایل نظری وجود دارد که بر این باور باشیم چنین چیزی باید رخ داده باشد. چنان‌که قبلاً اشاره کردم، بر مبنای آنچه در روستاهای چین رخ داد، وبر (۲۰۰۸) دریافت وقتی مراقبت‌های درمانی، آموزش و آب باید در بازار خریداری می‌شد، دهقانان ناگزیر شدند برای آن‌ها پول نقد بپردازند و از این رو پرولتریزه شدن پی‌آمد آن بود.

این احتمال که سلب مالکیت ضرورتاً به افزایش شمار کارگرانی نمی‌انجامد که مستقیماً در تولید به کار گرفته می‌شوند این استدلال را تضعیف نمی‌کند. کارگرانی که پیش از این وابستگی کم‌تری به کار دستمزدی داشتند و به بازار کار پرتاب شده‌اند، حتی بدون آن که استخدام شوند برای سرمایه سودمندند چون دستمزد

آنانی را که پیش‌تر استخدام شده‌اند پایین می‌آورند. بنابراین، رشد ارتش ذخیره‌ی کار به سبب سلب‌مالکیت لوازم معاش با کاهش یکی از فاکتورهای مخرج، در این مورد سرمایه‌ی متغیر (V)، نقش فعالی در افزایش نرخ سود $(s = [C+V])$ دارد. به لحاظ منطقی، این نرخ با کاهش دیگر فاکتور مخرج، یعنی سرمایه‌ی ثابت (C) می‌تواند افزایش یابد و این سرمایه‌گستری دومین معیار بنیادی است که من برای تعریف سلب‌مالکیت گسترش‌یابنده از آن استفاده می‌کنم. معنای سرمایه‌گستری تبدیل ابزار تولید یا لوازم معاشی که تاکنون سرمایه نبوده‌اند به سرمایه است.

همراه با پرولتریزه‌شدن، سرمایه‌گستری شامل چیزی است که سلب‌مالکیت سرمایه‌گستر گسترش‌یابنده می‌نامم. مانند قبل، در خلال جاکن شدن تولیدکنندگان مستقیم از زمین که بعداً به سرمایه بدل می‌شوند یعنی در پی انباشت به کار بسته می‌شوند، این فرایند همچنان ادامه می‌یابد. اما وسایلی که با آن سرمایه‌گستری رخ می‌دهد بسط یافته است و مردم از قلمروهای مختلف جاکن شده‌اند تا فضایی برای انواع مختلف تحولات ایجاد کنند. برای مثال، تقاضای ناچیز برای تجهیزات تولید برق در مرکز اقتصاد جهانی شرکت‌های این بخش را واداشت تا هند را هدف قرار دهند که در آن‌جا ساخت بیش از ۵۰ سد بزرگ طی نیمه‌ی دوم قرن بیستم تقریباً ۳۳ تا ۵۶ میلیون نفر را جابه‌جا کرد (رُی، ۲۰۰۱). در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ اجتماعات ماهی‌گیری دستی شمال دلتای نیل به‌وسیله‌ی حصارکشی دریاچه‌ها که تحت یکی از تجارب نولیبرالی مبارک انجام شد جاکن شدند که به رشد صنعت پرورش ماهی منتهی شد (مالم و اسماعیلیان، ۲۰۱۲).

سلب‌مالکیت سرمایه‌گستر گسترش‌یابنده شامل ترکیبی از تبدیل به پرولتر شدن و تبدیل به سرمایه شدن است که به ترتیب به کاهش هزینه‌ی متغیر (V) و هزینه‌ی ثابت (C) منتهی می‌شود. علاوه بر سرمایه‌گستری، روش دوم برای کاهش هزینه‌ی ثابت (C) و بنابراین افزایش نرخ سود وقتی است که سایر عوامل (سرمایه‌ی متغیر و ارزش اضافی) این رابطه ثابت باشند. من به این فرایند تحت عنوان سلب‌مالکیت کالایی‌سازی گسترش‌یابنده اشاره می‌کنم که همراه با پرولتریزه شدن مستلزم کالایی شدن لوازم معاش است به نحوی که این لوازم علاوه بر دارا بودن ارزش مصرفی ارزش مبادله هم داشته باشند. همان‌طور که فردریک جیمسون (۲۰۱۱): (۳۷) می‌گوید، «مادامی که ارزش مصرفی به معنای آن باشد که سایر مردم... خواهان و/یا نیازمند کسب آن هستند... هرچیزی با ارزش مصرفی را می‌توان کالا کرد». لازم است در برابر دسترسی فراگیر به لوازم معاش که می‌توانست پیش از کالایی‌شدن وجود داشته باشد، بر این «نیاز به دستیابی» تأکید کنیم. یک روش که از طریق آن این امر رخ داده و واگذاری خدماتی که پیش از این دولت تأمین مالی می‌کرده به بخش خصوصی است. اما سلب‌مالکیت کالایی‌سازی گسترش‌یابنده مستلزم خلق فعالیت‌های اقتصادی جدید، مانند آموزش، بهداشت و بازنشستگی است که ارائه‌ی آن‌ها به شکل فزاینده‌ای به قلمرو مبادله که با هزینه‌های تولید تنظیم می‌شود واگذار شده است.

آنچه تحت عنوان کالایی شدن به آن اشاره می‌کنم - و این یکی از دلایلی است که سلب مالکیت سرمایه‌گستر گسترش‌یابنده را متمایز می‌کنم - مستلزم جاکن شدن نیست که نشانه‌ی سلب مالکیت کالایی‌سازی گسترش‌یابنده است. اگرچه کالا شکلی از سرمایه است، کالایی شدن را از سرمایه‌گستری به این معنا تفکیک می‌کنیم که دومی فرایند تبدیل لوازم معاش به ابزار تولید کالاهاست. باوجوداین، هر دو نوع سلب مالکیت گسترش‌یابنده پرولتریزه شدن را افزایش می‌دهند. در مورد سلب مالکیت کالایی‌سازی گسترش‌یابنده این امر از طریق اخراج تولیدکنندگان مستقیم از مکان‌هایی که در آن‌جاها برای خودشان تولید می‌کردند رخ می‌دهد. در مورد سلب مالکیت سرمایه‌گستر گسترش‌یابنده، پرولتریزه شدن به سبب انکار دسترسی تولیدکنندگان مستقیم - حتی تولیدکنندگان مستقیم بالقوه - به لوازم معاش است. کالینز (۲۰۱۲: ۱۶) برمبنای عقب‌نشینی از حقوق کار و برنامه‌های رفاهی در ایالت ویسکانسین امریکا، این موارد را به چشم آشکالی می‌نگریست «برای افزایش یا تشدید وابستگی کارگران به رابطه‌ی دستمزدی از طریق حذف حمایت‌هایی که از دولت به دست می‌آوردند یا از طریق اتحادیه‌هایشان شکل می‌بخشیدند و از طریق محدود شدن گزینه‌های‌شان برای دنبال کردن یک معیشت مستقل».

هم سلب مالکیت سرمایه‌گستر گسترش‌یابنده و هم سلب مالکیت کالایی‌سازی گسترش‌یابنده یادآور فرایندهایی است که در آغاز این مقاله تحت عنوان انباشت اولیه‌ی کلاسیک از آن بحث کردم. اما ما دیگر با خلق شرایطی برای انباشت سرمایه‌داری سروکار نداریم. اکنون ما از طریق سلب مالکیت در نظامی جهانی که پیشاپیش سرمایه‌داری است گسترش این شرایط را مطرح می‌کنیم. به وام از تعابیر مارکسیستی، سلب مالکیت گسترش‌یابنده به مثابه روشی برای افزایش نرخ سود $(s \div [c+v])$ از طریق کاهش هزینه‌های یا سرمایه‌ی ثابت (C) یا سرمایه‌ی متغیر (V) می‌تواند عملی شود. به لحاظ منطقی، هزینه‌های تولید را می‌توان با افزایش بهره‌وری کار افزایش داد که نهایتاً به کاهش ارزش سرمایه‌ی ثابت یا متغیر به کار بسته در چرخه‌های بعدی تولید می‌انجامد. اما این بهره‌وری افزایش‌یافته دقیقاً از سرشت / استثمار خود شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه ناشی می‌شود و بنابراین ارتباطی با سلب مالکیت ندارد.

تا آنجا که تحلیل را به سوی ابزارهای فرااقتصادی جابه‌جا کنیم، نرخ سود را می‌توان با افزایش یا سرمایه‌گستری / کالایی شدن یا پرولتریزه شدن افزایش داد، که به ترتیب به کاهش هزینه‌های سرمایه‌ی ثابت یا سرمایه‌ی متغیر گرایش دارند. بیان نکته‌ای درباره‌ی لحظات هر یک از این فرایندها ضروری است. با آنچه برای صورت کسر (S) نرخ سود $(s \div [c+v])$ در چرخه‌ی مشخص تولید تحت ملاحظه‌ی یک تحلیل‌گر رخ می‌دهد می‌توان تأثیر استثمار سرمایه‌دارانه را اندازه‌گیری کرد. اما نرخ‌های سود چرخه‌های بعدی تولید را نیز با آنچه برای مؤلفه‌های مخرج کسر نرخ سود رخ می‌دهند، یعنی هزینه‌های یا سرمایه‌ی ثابت یا سرمایه‌ی متغیر، نیز می‌توان تغییر داد. بنابراین، استدلال من درباره‌ی رابطه‌ی سلب مالکیت گسترش‌یابنده با خود انباشت

سرمایه‌دارانه آن است که اولی با کاهش هزینه‌های سرمایه (C+V) می‌تواند به افزایش نرخ سود چرخه‌های تولید آتی منتهی شود.

قبل از نتیجه‌گیری، باید هشدار دهم تمایزهایی که من بین سلب‌مالکیت بازتوزیعی، سلب‌مالکیت سرمایه‌گستر گسترش‌یابنده و سلب‌مالکیت کالایی‌سازی گسترش‌یابنده برقرار کردم در سطح انتزاعی خیلی راحت‌تر محقق می‌شود تا در واقعیت‌های سرمایه‌داری تاریخی. سلب‌مالکیت‌هایی که تنها مازادها را بازتوزیع می‌کنند یا شرایطی برای گسترش سرمایه خلق می‌کنند مقوله‌های انتزاعی هستند که وقتی به سلب‌مالکیت‌های تاریخی نگاه کنیم ممکن است به روشنی پدیدار نشوند. همین امر در مورد پرولتریزه شدن، سرمایه‌گستری، یا کالایی‌شدن صادق است. اجازه بدهید صرفاً مثالی از این درآمیختن آشکار این مقولات را که از نظر تئوریک متمایز هستند در نظر بگیریم. بایرد (۲۰۱۱: ۱۲) در بررسی واگذاری امتیاز زمین به منظور توسعه‌ی کشت در لائوس تلاش کرد نشان دهد که این سیاست برای «تبدیل زمین به سرمایه» به شکل قاطعی با «تبدیل مردم به کارگر» درآمیخته است. من در مورد این درآمیزی اختلاف‌نظری ندارم، اما این واقعیت را پنهان نمی‌کند که این‌ها، یعنی به ترتیب سرمایه‌گستری و پرولتریزه شدن، فرایندهایی متمایز هستند. در هر مورد هر دو - یا کالایی‌شدن به جای سرمایه‌ای شدن - باید به منظور گسترش سرمایه بعد از سلب‌مالکیت رخ دهد.

نتیجه‌گیری

برخلاف ایده‌ی انباشت اولیه‌ی مارکس (۱۹۹۰ [۱۸۹۰]: ۸۷۵) به‌عنوان «پیشاتاریخ سرمایه»، پژوهش‌گران معاصر تصریح کرده‌اند که سلب‌مالکیت‌های جاری بازگشتی به آن فرایند یا استمرار آن هستند. انباشت به اصطلاح اولیه‌ی مستمر، در آشکال به‌هنگام سلب‌مالکیت، تمهیدات بازتولیدی، اندام‌وار یا ترمیم‌کننده‌ی بحران سرمایه‌داری هستند. با این حال اغلب تحلیل‌های جاری به سبب فقدان نظریه‌پردازی‌های دقیق درباره‌ی نحوه‌ی بازتولید مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری، اگر اصلاً چنین کاری انجام دهند، هسته‌ی مفهوم کلاسیک انباشت اولیه را کنار می‌گذارند.

انباشت به اصطلاح اولیه، نخستین و بنیادی‌ترین دور تمرکز - در تمایز با انباشت - ابزار تولید است. این امر مستلزم نخستین فرایند پرولتریزه شدن و تبدیل به سرمایه شدن وسایلی است که تا آن زمان برای معیشت تولیدکنندگان مستقیم به کار می‌رفت. ملاحظه‌ی فرمول مارکس برای نرخ سود ($s \div [c+v]$) نشان می‌دهد که انباشت اولیه هم سرمایه‌ی ثابت (C) و هم سرمایه‌ی متغیر (V) خلق کرد. اما در اغلب رویکردهای جاری، چون تمایز بین انواع مختلف سلب‌مالکیت‌های معاصر روشن نیست یا حتی غایب است، توجه به این مسأله را که چه‌گونه موجب پرولتریزه شدن، تبدیل به سرمایه شدن یا کالایی‌سازی می‌شوند دشوار می‌سازد. همواره امکان‌پذیر نیست که تشخیص دهیم هر یک از انواع سلب‌مالکیت‌ها پی‌آمدی برای نرخ سود دارد یا خیر.

به سبب این دشواری‌های نظری، من سه مفهوم سلب‌مالکیت را بر مبنای رابطه‌شان با انباشت سرمایه و تأثیر آن بر نرخ سود از هم تفکیک کردم. نخست مفهوم سلب‌مالکیت بازتوزیعی که نه موجب پرولتریزه شدن می‌شود، نه سرمایه‌گستری یا کالایی‌شدن. بدین ترتیب، هیچ تأثیری بر نرخ کلی سود ندارد و رابطه‌ی سلب‌مالکیت بازتوزیعی با انباشت سرمایه، وابسته به آن است. آنچه در سلب‌مالکیت توزیعی رخ می‌دهد بازتوزیع صرف مازادهای انباشت‌شده است.

دو نوع سلب‌مالکیت دیگر که از آن بحث کردم توسعه‌ی سلب‌مالکیت سرمایه‌گستر و سلب‌مالکیت کالایی‌گستر است که به ترتیب مستلزم سرمایه‌گستری و کالایی‌گستری است. از آن‌جا که این هر دو موجب پرولتریزه شدن است، با خلق شرایطی برای گسترش انباشت سرمایه با خود انباشت در ارتباط است. این متفاوت از سلب‌مالکیت بازتوزیعی است که وابسته به انباشت سرمایه است اما در سطح کلی تأثیری روی آن ندارد. سلب‌مالکیت سرمایه‌گستر و سلب‌مالکیت کالایی‌گستر هر یک به شیوه‌ی خود با کاهش هزینه‌های سرمایه‌ی متغیر (V) و/یا سرمایه‌ی ثابت (C) بر نرخ کلی سودآوری مؤثرند. اگرچه این سلب‌مالکیت‌ها استثمارگر نیستند، هر دو صحنه را برای استثمار بیش‌تر فراهم می‌کنند، در حالی که سلب‌مالکیت بازتوزیعی چنین نیست.

این تمایزها را به شکل انتزاعی آسان‌تر می‌توان مشخص ساخت تا به شکل تجربی، اما این امر اعتبار این مفاهیم را کاهش نمی‌دهد. باید به خاطر سپرد که «جامعه‌ی سرمایه‌داری انضمامی واقعی... را هیچ‌گاه نباید به الگوی "ناب" تولید فروکاست» (امین، ۲۰۱۳: ۵۱). این امر نقش تحلیل‌گر را نشان می‌دهد که وارد واقعیت (آشکار) می‌شود تا کارکرد (بالفعل) روابط اجتماعی را دریابد. در این مقاله تلاش شد با بحث درباره‌ی اعتبار مقوله‌های نظری که البته باید با مطالعات تفصیلی‌تر همراه شوند، در این موضوع مشارکت شود. نمی‌توان به پرسشی که براؤی مطرح کرده که آیا «مهم‌ترین تجربه/استثمار است که به‌طور بالقوه کارگران را به‌عنوان کارگران مزدی در سرتاسر مقیاس جغرافیایی گردهم می‌آورد یا کالایی‌سازی، که کارگران، زارعان سلب‌مالکیت‌شده، و مردمی را که برای دسترسی به آب و برق مبارزه می‌کنند گردهم می‌آورد» (۲۰۱۰: ۳۰۶-۳۰۷) با وجود این، اگر «نام‌گذاری مشوق مطالعه است» (بویل، ۲۰۰۳: ۷۲)، شناسایی انواع مختلف سلب‌مالکیت می‌تواند به طرح پرسش‌هایی یاری کند که سلب‌مالکیت را در سرمایه‌داری تاریخی معاصر به کانون توجه می‌آورد.

قدردانی

این مقاله نسخه‌ی بازنگری شده‌ی مقاله‌ی ارائه‌شده در یک‌صد و نهمین نشست سالانه‌ی انجمن جامعه‌شناسی امریکا، شیکاگو، اوت ۲۰۱۵ است. بیش از همه مرهون ایمانوئل والرشتاین به دلیل حمایت‌هایش در طی دوره‌ای هستم که در دپارتمان جامعه‌شناسی ییل به‌عنوان عضو مدعو در دپارتمان جامعه‌شناسی حضور داشتم که در

آن‌جا نخستین پیش‌نویس مقاله نوشته شد. همچنین بسیار سپاسگزار نظرات و پیشنهادهای فکورانه‌ی ورنر بونه‌فلد، رافائل سیب‌را و بررسی‌کنندگان ناشناس مجله‌ی *جامعه‌شناسی انتقادی* هستم. تمامی مسئولیت مقاله با نگارنده است.

یادداشت‌ها

(۱) براساس نظر مایکل پرلمن (۲۰۰۰: ۲۶)، مارکس به‌اصطلاح را در ابتدای عنوان بخش نهایی جلد اول سرمایه افزود تا بر فاصله‌اش بر «انباشت پیشین افسانه‌ای اسمیت» تأکید کند. مرهون یکی از بررسی‌کنندگان *جامعه‌شناسی انتقادی* هستم که آگاه شدم مارکس این به‌اصطلاح را از ترجمه‌ی فرانسوی سرمایه ۱۸۷۲ تا ۱۸۷۵ که خود آن را بازنگری کرد حذف کرده بود.

(۲) برای مثال ماسیمو دی آنجلیس (۲۰۰۷: ۲۷۱) «از اصطلاحات "انباشت اولیه" و "حصارکشی" به‌عنوان اصطلاحات نظری جایگزین استفاده می‌کند».

مشخصات منبع اصلی:

Daniel Bin, So-called Accumulation by Dispossession, *Critical Sociology*, ۲۰۱۸, Vol. ۴۴(۱) ۷۵-۸۸

منابع

- Amin S (۲۰۱۳) *Three Essays on Marx's Value Theory*. New York, NY: Monthly Review.
- Ashman S and Callinicos A (۲۰۰۶) Capital accumulation and the state system: assessing David Harvey's 'The New Imperialism'. *Historical Materialism* ۱۴(۴): ۱۰۷–۱۳۱.
- Baird IG (۲۰۱۱) Turning land into capital, turning people into labor: Primitive accumulation and the arrival of large-scale economic land concessions in the Lao People's Democratic Republic. *New Proposals: Journal of Marxism and Interdisciplinary Inquiry* ۵(۱): ۱۰–۲۶.
- Balibar É (۲۰۰۹ [۱۹۶۸]) The basic concepts of historical materialism. In: Althusser L and Balibar É (eds) *Reading Capital*. London: Verso, pp. ۱۹۹–۳۰۸.
- Bin D (۲۰۱۴) The class character of macroeconomic policies in Brazil of the real. *Critical Sociology* ۴۰(۳): ۴۳۱–۴۴۹.
- Bin D (۲۰۱۵) Fiscal superstructure and the deepening of labour exploitation. *Capital & Class* ۳۹(۲): ۲۲۱–۲۴۱.
- Bonfeld W (۲۰۰۱) The permanence of primitive accumulation: Commodity fetishism and social constitution. *The Commoner* ۲. Available (consulted ۲۴ April ۲۰۱۶) at: <http://www.commoner.org.uk/?p=۵>
- Bonfeld W (۲۰۱۱) Primitive accumulation and capitalist accumulation: Notes on social constitution and expropriation. *Science & Society* ۷۵(۳): ۳۷۹–۳۹۹.
- Boyle J (۲۰۰۳) The second enclosure movement and the construction of the public domain. *Law and Contemporary Problems* ۶۶(۱–۲): ۳۳–۷۴.
- Boyle J (۲۰۰۸) *The Public Domain: Enclosing the Commons of the Mind*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Brass T (۲۰۱۰) Capitalism, primitive accumulation and unfree labour. In: Veltmeyer H (ed.) *Imperialism, Crisis and Class Struggle: the Enduring Verities and Contemporary Face of Capitalism*. Leiden: Brill, pp. ۶۷–۱۳۱.

Brass T (2011) Primitive accumulation, capitalist development and socialist transition: Still waiting for Godot? *Journal of Contemporary Asia* 41(1): 1–24.

Burawoy M (2010) From Polanyi to Pollyanna: The false optimism of global labor studies. *Global Labour Journal* 1(2): 301–313.

Bush R (2009) When ‘enough’ is not enough: Resistance during accumulation by dispossession. In: Hopkins NS (ed.) *Political and Social Protest in Egypt*. Cairo: American University in Cairo Press, pp. 85–99.

Collins J (2012) Theorizing Wisconsin’s 2011 protests: Community-based unionism confronts accumulation by dispossession. *American Ethnologist* 39(1): 6–20.

De Angelis M (2001) Marx and primitive accumulation: The continuous character of capital’s ‘enclosures’. *The Commoner* 2. Available (consulted 24 April 2016) at: <http://www.commoner.org.uk/?p=5>

De Angelis M (2007) *The Beginning of History: Value Struggles and Global Capital*. London: Pluto. Dolcerocca A and Coriat B (2015) Commons and the public domain: A review article and a tentative research agenda. *Review of Radical Political Economics* 48(1): 127–139.

Fine B (2006) Debating the ‘new’ imperialism. *Historical Materialism* 14(4): 133–156.

Goldstein J (2013) Terra economica: Waste and the production of enclosed nature. *Antipode* 45(2): 357–375.

Hall D (2012) Rethinking primitive accumulation: Theoretical tensions and rural Southeast Asian complexities. *Antipode* 44(4): 1188–1208.

Hall D (2013) Primitive accumulation, accumulation by dispossession and the global land grab. *Third World Quarterly* 34(9): 1582–1604.

Hardt M and Negri A (2009) *Commonwealth*. Cambridge, MA: Belknap.

Harvey D (2003) *The New Imperialism*. New York, NY: Oxford University Press.

Harvey D (2006a) Comment on commentaries. *Historical Materialism* 14(4): 157–166.

Harvey D (2006b) Neo-liberalism as creative destruction. *Geografiska Annaler* 88 B(2): 145–158.

Harvey D (2006c) *Spaces of Global Capitalism: Towards a Theory of Uneven Geographical Development*. London: Verso.

Harvey D (2014) *Seventeen Contradictions and the End of Capitalism*. New York, NY: Oxford University Press.

Ince OU (2014) Primitive accumulation, new enclosures, and global land grabs: A theoretical intervention. *Rural Sociology* 79(1): 104–131.

Jameson F (2011) *Representing Capital: A Reading of Volume One*. London: Verso.

Kappeler A and Bigger P (2011) Nature, capital and neighborhoods: ‘Dispossession without accumulation’? *Antipode* 43(4): 986–1011

Krier D and Swart WJ (2015) How legends become brands: The culture industry in the second enclosure movement. In: Dahms HF (ed.) *Globalization, Critique and Social Theory: Diagnoses and Challenges*. Bingley: Emerald, pp. 243–266.

Levien M (2011) Special economic zones and accumulation by dispossession in India. *Journal of Agrarian Change* 11(4): 454–483.

Levien M (2013) The politics of dispossession: Theorizing India’s ‘land wars’. *Politics & Society* 41(3): 351–394.

Li M (2004) After neoliberalism: Empire, social democracy, or socialism? *Monthly Review* 55(8): 21–36.

Luxemburg R (2003 [1913]) *The Accumulation of Capital*. London: Routledge & Kegan Paul.

McMichael P (1997) The concept of primitive accumulation: Lenin’s contribution. *Journal of Contemporary Asia* 27(4): 497–512.

Magdoff H (2013 [1973?]) Primitive accumulation and imperialism. *Monthly Review* 65(5): 13–25.

Malm A and Esmailian S (2012) Doubly dispossessed by accumulation: Egyptian fishing communities between enclosed lakes and a rising sea. *Review of African Political Economy* 39(133): 408–426.

Mandel E (1978) *Late Capitalism*. London: Verso.

Marx K (1867 [1845]) *Capital: A Critique of Political Economy, Volume 1*. London: Penguin.

Perelman M (2000) *The Invention of Capitalism: Classical Political Economy and the Secret History of Primitive Accumulation*. Durham, NC: Duke University Press.

Perreault T (2013) Dispossession by accumulation? Mining, water and the nature of enclosure on the Bolivian Altiplano. *Antipode* 45(5): 1050–1069.

Petras J and Veltmeyer H (2013) *Imperialism and Capitalism in the Twenty-first Century: A System in Crisis*. Farnham: Ashgate.

Piketty T (2014) *Capital in the Twenty-first Century*. Cambridge, MA: Belknap.

Read J (2002) Primitive accumulation: The aleatory foundation of capitalism. *Rethinking Marxism* 14(2): 24–49.

Read J (2003) *The Micro-politics of Capital: Marx and the Prehistory of the Present*. Albany, NY: State University of New York Press.

Roy A (2001) *Power Politics*. Cambridge, MA: South End Press.

Sassen S (2010) The return of primitive accumulation. In: Lawson G, Armbruster C and Cox M (eds) *The Global 1999: Continuity and Change in World Politics*. Cambridge: Cambridge University Press, pp.51–75.

Strümpell C (2014) The politics of dispossession in an Odishan steel town. *Contributions to Indian Sociology* 48(1): 45–72.

Therborn G (1999) *The Ideology of Power and the Power of Ideology*. London: Verso.

Webber M (2008) The places of primitive accumulation in rural China. *Economic Geography* 84(4): 395–421.

Webber M and Ying Z (2007) Primitive accumulation, transition and unemployment in China. In: Lee GO and Warner M (eds) *Unemployment in China: Economy, Human Resources and Labour Markets*. London: Routledge, pp. 17–35.

Wood EM (2006) Logics of power: A conversation with David Harvey. *Historical Materialism* 14(4): 9–34.

Wood EM (2009) Peasants and the market imperative: The origins of capitalism. In: Akram-Lodhi AH and Kay C (eds) *Peasants and Globalization: Political Economy, Rural Transformation and the Agrarian Question*. London: Routledge, pp. 37–56.

Zarembka P (2000) Accumulation of capital, its definition: A century after Lenin and Luxemburg. In: Zarembka P (ed.) *Value, Capitalist Dynamics and Money*. New York, NY: JAI, pp. 183–225.

Zarembka P (2002) Primitive accumulation in Marxism, historical or trans-historical separation from means of production? *The Commoner* (Debate 01). Available (consulted 24 April 2016) at: <http://www.commoner.org.uk/debzarembka01.pdf>